



ابربريت سرمايه دارى |

نويسنده: باسط مرادى

«بخش اول»

كرونا ويروس؛

"به مثابه امر رهايى بخش / ضرورت همكارى جنبش هاى وگانيستى و انقلابى"

طبق آمارها و گزارش هاى وحشتناك سازمان هاى دولتى، نهادهائى جهانى و اسناد رسمى و تاريخى، نظام سرمايه دارى از زمان شكل گيرى و روى كار آمدن تا به امروز، ميلياردها نفر انسان، ميلياردها هكتار از جنگل ها، مراتع و بافت هاى گياهى، و همچنين هزاران تریلیون موجود زنده از جمله گونه هاى دريائى، جانورى، حيوانى و گياهى را به خاطر كسب سود

بیشتر «و با تحمیل قحطی ها و کشتارها و جنگ های امپریالیستی و استعماری، و انتقالِ امراضِ گوناگون و انواع و اقسام ویروس های مختلف از جمله: مالاریا، سل، طاعون، آنفولانزا، ابولا، کرونا و... از طریق رژیم های الیگارشیِ گوناگون و دست نشانده ی خود» به کام مرگ فرستاده، سوزانده، کشته، مجروح، شکنجه، فلج، عقیم، بیمار، ویران، تخریب و نابود کرده است. و این جدای از همه ی آن کنترل ها، تحمیل ها و تزریقِ خرافات، عادات و فرهنگ و آموزش های غلط و وحشتناکی نیز که در طول اعصار و قرون متمادی با پروپاگاندا ی خود، همیشه سعی در ترویج و توسعه ی آن برای تحمیل طبقات بخت برگشته، به سود خود داشته است.

علاوه بر این ها؛ می توان به هزاران هزار تریلیون دلار نیز که با توسل به زور، و به بردگی و بیگاری کشانیدن زنان، مردان و کودکان، استثمار کارگران و رنجبران، از گرسنگان جهان در این راه ها دزدیده و همچنان می دزدد و به باد هوا داده و می دهد نیز اشاره کرد. برای مثال فقط در یک مورد، و براساس گزارشی در این اواخر، این سیستم کثیف سرمایه محور، سالانه مرگ بیش از 1 میلیون نفر را از طریق بیماری مالاریا رقم می زند. و همچنین زمینه را برای ابتلای جمعیتی حدود 300 تا 500 میلیون نفر دیگر هم به جهت کسب سود بیشتر خود، خوش می کند. چرا که می داند پایان بخشیدن به این بیماری و درمان و قطع آن نه تنها به معنای قطع سودهایش، که قطع سهم از داروها و واکسن های تولیدی و تقلبی شرکت های مافیای اش نیز خواهد بود. این سیستم ننگین باعث شده که در هر ثانیه 1 نفر بر اثر گرسنگی، یعنی جمعیتی بالغ بر 86400 نفر در روز بمیرند، و در هر ثانیه 1 نفر نیز بواسطه جنگ های استعماری و امپریالیستی و فاجعه هایی که به بار می آورد، یعنی جمعیتی بالغ بر 86400 نفر روزانه کشته و هزاران تن دیگر نیز زخمی و مجروح بشوند. و همچنین در پی اینها نیز، فقط براساس گزارشی از سازمان ملل، بیش از 2 میلیارد نفر از آب و غذای سالم، و

همچنین طبق گزارشی از یونسکو، 300 میلیون کودک از آموزش محروم شوند، و براساس گزارشی از کمیساریای عالی پناهندگان نیز بیش از 70 میلیون نفر دیگر نیز در دنیا از سر ناچاری و به دلایل سیاسی، اقلیمی یا بواسطه جنگ، درگیری و ترس، زادگاه‌های خود را ترک و یا بگریزند.

علاوه بر همه ی این فجایع، نظام سرمایه داری باعث شده که روزانه بیش از 2 هزار نفر نیز فقط به دلایل ناشی از همین فشارهای سخت و دشوار اقتصادی-اجتماعی خودکشی کنند. و بیش از 821 میلیون نفر انسان نیز غذایی برای خوردن نداشته باشند، و هر روز سر در زباله ها کرده، به سفره های خالی خود خیره شده، از گرسنگی رنج برده و مبتلا به سوءتغذیه بشوند، که فقط در این مورد طبق گزارش فائو 151 میلیون کودک زیر 5 سال از این جمعیت 821 میلیونی، از سوء تغذیه و رشد ضعیف رنج ببرند، که بر اساس گزارش دیگری نیز از سوی دولت آلمان از همین جمعیت 151 میلیونی کودکان نیز به احتمال زیاد تا ده سال آینده یعنی تا سال 2030 جمعیتی حدود 56 میلیون نفر از آنها به دلیل گرسنگی یا بیماری‌های ناشی از سوءتغذیه جان خود را از دست بدهند.

این سیستم کشتار جهانی با ماهیت استثمارگری که دارد کل سرمایه های جهان را با چنگ و دندان گرفته روز به روز بر فلاکت مردم فقرزده افزوده، بگونه ای که فقط براساس آمار بانک جهانی، نیمی از کشورهای جهان را نیز در وضعیتی با درآمدی کمتر از 1/90 دلار قرار داده، و همچنین از سال‌های 1990 تا 2015 بیش از 1 میلیارد نفر را نیز در فقر و رنج شدید نگاه داشته است.

در یک مورد از فعالیت های فاجعه بار این نظام نابودگر، سیستم سرمایه، به جای حذف و منع و اقدام به اصلاح فرهنگ و عادات مصرف غذاهای دریایی، جانوری و حیوانی، و رشد

و توسعه دادن به غذاهای نباتی، گیاهی و تثبیت یک فرهنگ صحیح غذایی در سطح جهان، و اهمیت آموزش چنین موضوع مهم و حیاتی، در وقاحتی تمام، میلیون ها هزار هکتار زمین را به کشتار گاه های صنعتی جهت کشتار هزاران هزار میلیارد گونه های دریایی، حیوانی و جانوری برای تولید و سود بیشتر خود اختصاص داده، و عملاً اکوسیستم و کره زمین را نیز مورد هدف قرار داده است، به گونه ای که به جای حذف و اصلاح کشاورزی صنعتی و توسعه دادن به یک کشاورزی صحیح، کافی و برنامه ریزی شده به میزان نیاز انسان ها در تولید، فقط در هر دقیقه در سراسر دنیا مناطق جنگلی به وسعت 30 زمین فوتبال را نابود می کند، بطوری که فقط در سال گذشته صدها میلیون هکتار جنگل را به جهت تولید غلات و غذاهایی حیوانی برای چاق و چله کردن گوشت های مصنوعی ای که در کشتار گاه های خود پرورش می دهد و همچنین فرآورده های حیوانی اش، تا بعدها بازم از طریق بازارهای دغلكار خود به خورد انسان ها بدهد، و همچنین به قصد بهره برداری و سود بیشتر خود، تخریب و نابود کرده است. به طوری که انتظار می رود تا سال 2050، به سبب همین جنگل زدایی ها و جنگل سوزی هایی که انجام می دهد، و همچنین افزایش جمعیت در مناطق مستعد سیل و تغییرات آب و هوایی، تعداد افرادی که در معرض سیل قرار میگیرند به 2 میلیارد نفر افزایش یابد.

این ارقام و آمارها فقط مشتق از خروار بحران ها، جنایت ها، نابودی ها، فجایع و کشتارهای وحشتناک نظام سرمایه داری است، که آنها را بر سر عالم و آدم و زمین و زمان آورده، و بشر تا به امروز به چشم دیده است. همچنین پیامدهای اینها و قحطی ها، خشکی ها، تغییرات اقلیمی، دخالت در زیست حیوانات و جانوران، و نابودی ارزش های انسانی را نیز بدون تردید باید به این موارد اضافه کرد.

مخلص کلام اینکه، این ها همه فقط اشاراتی کوتاه بود تا یکبار دیگر بیادیاوریم که سیستم سرمایه، سرمایه داری، و سرمایه داران جهان موجب چه فجایع و بانی چه بحران هایی شده و چه جنایت هایی بر سر زمینیان آورده و می آورند.

در ادامه سعی خواهد شد با تعدادی از رژیم های دست نشانده ی این نظام فاسد اقتصادی، که در حال حاضر و درحالیکه ویروس جدیدی به نام کوید 19 نیز به جان انسان ها افتاده و اکنون این سیستم مبتنی بر سلطه را زمین گیر کرده، اما همچنان بر میلیاردها انسان زور می گوید، بیشتر آشنا بشویم، تا بلکه چاره ای جسته هر چه سریع تر به مبارزه برخاسته، خود را نجات دهیم. چرا که این ویروس بیش از هر چیز دیگری نشان داده که می تواند تحولی عظیم در سراسر جهان ایجاد کند. بنابراین نباید از این فرصت تاریخی غافل ماند. چرا که این ویروس صرف نظر از بحث های صورت گرفته درمورد آن، قابلیت آن را دارد که به مثابه یک امر رهایی بخش و فرصتی به نفع طبقات ستمدیده و کارگر جهان عمل کند، اگر به این مهم بیشتر توجه و اهمیت ویژه داده شود.

لازم به ذکر است که فقط در یک مورد از این نوع بیماری ها در طول تاریخ، طاعون سیاه، توانست آغازگر یکی از عظیم ترین تحولات تاریخی یعنی رنسانس و انقلاب صنعتی در جهان شود. بنابراین این ویروس نیز هیچ بعید نیست که جرقه ی ما باشد، چرا که تمام آن قابلیت ها را دارد، و می تواند همچون امکان و هم فرصتی تاریخی باشد، هم برای پایان بخشیدن و سرنگون کردن اسکلت های پوسیده ی بربریت سرمایه داری و هم اینکه نویدبخش و آغازگر یک اقتصاد مبتنی بر رفاه، عادلانه، آزاد و سوسیالیستی. بنابراین طبقه ما، طبقه ستمدیده و کارگر جهان، در این برهه ی حساس از تاریخ باید بیش از هر زمان دیگری تلاش کند تا سیستمی را که سال هاست کمر به نابودی او بسته به زیر بکشاند و برای

همیشه نان داغ و هوای تازه استنشاق کند. چرا که تاریخ همواره این را نشان داده، که فرصت های تاریخی را باید از دل فاجعه های تاریخی بیرون کشید.

«پایان بخش اول»



اِبربریت سرمایه داری

«بخش دوم»

در روز 7 ژانویه 2020 میلادی، مقامات چین اعلام می کنند ویروس ناشناخته ای در شهر ووهان، که از طریق خفاش ها به انسان منتقل شده، به جان مردم این شهر افتاده و هر لحظه جان عده ای را می گیرد و عده ای را نیز مبتلا و روانه ی بیمارستان ها می کند. پس از بررسی های پزشکی، علائم این بیماری تب، سرفه های خشک و گاهی مشکلات تنفسی مانند تنگی نفس، تندنفسی، گلودرد و آبریزش بینی اعلام می شود، متعاقبا گفته می شود که اولین مبتلایان این بیماری نیز در شهر ووهان در بازار خوراک دریایی کار می کردند، یا در آنجا حضور داشتند؛ که با توجه به گسترش بیماری در افرادی که با حیوانات در تماس نبودن سازمان بهداشت جهانی انتقال انسان به انسان را نیز مد نظر قرار داده است. طولی نمی کشد که این بیماری جان بیش از هزاران نفر را می گیرد و در روز 30 ژانویه، تازه بعد از بیست و سه روز، سازمان بهداشت جهانی از خواب برخاسته با اشاره به انتشار این بیماری،

حالت «اضطرار سلامت عمومی بین‌المللی» در جهان اعلام می‌کند. ویروسی که اینک به سرعت گسترش پیدا کرده و در عرض فقط چند روز 2 هزار نفر کشته و چندده هزار نفر مبتلا می‌شوند.

دولت سرمایه داری چین با انتقادهایی روبرو می‌شود. تعدادی از مقاماتش را از کار برکنار و تعدادی نیز استعفا می‌دهند، نیز به سرعت دستور ساخت چندین بیمارستان مجهز در ده روز را برای بیماران و مبتلایان به این ویروس صادر می‌کند. این بیماری که از سوی سازمان بهداشت جهانی اینک با نام نسل تازه‌ای از «کروناویروس» نامگذاری شده، علیرغم اینکه از هفت سال پیش انستیتو روبرت کوخ در آلمان هشدارش را می‌دهد، اما نه سازمان بهداشت جهانی و نه دولت‌های سرمایه خوار جهانی، طبق روال و سیاست و ماهیت همیشگی خود، هیچ کدام توجهی به آن نشان نداده، به نوعی که این ویروس همچنان از پای نایستاده به سرعت می‌تازد و کره زمین را درمی‌نوردد و در سراسر جهان کشته می‌گیرد. به گونه‌ای که تا به کشورهای ایتالیا، آمریکا، انگلیس، ایران، فرانسه، و اتحادیه نفاشیست اروپا... می‌رسد، بلافاصله چندصد هزار نفر مبتلا و هزاران قربانی می‌گیرد.

در این میان اما چیزی که بیش از همه توجهات را به خود جلب می‌کند رفتارهای عامدانه، واکنش‌های وحشیانه، مضحک و تاریخی رهبران فاشیست و رژیم‌های الیگارشی این کشورهاست، که برای قرن‌ها و تا ابد در تاریخ ننگین سیستم سرمایه داری خواهد ماند:

1) سیری ناپذیرتر از همه؛ دولت فاشیستی-امپریالیستی آمریکا-ترامپ است:

فقط در یک مورد و طبق اذعان دولت آلمان؛ ترامپ به شرکت دارویی آلمانی کیوروک پول زیادی را پیشنهاد می‌کند تا اطمینان حاصل کند واکسنی که برای مداوای کرونا در حال ساخت است تنها در اختیار آمریکا قرار بگیرد. تا بلکه اینگونه و احتمالاً این دولت

استثمارگر امریکایی بتواند با در دست داشتن این واکسن، اهداف و کنترل‌هایی را در سطح بازار جهانی از پیش تعیین و اعمال کند، میلیون‌ها کارگر را از کار اخراج، و همچنین با استفاده از حق انحصاری، و تأخیر در توزیع و فروش آن، تا ابتلای بیشتر و فروش بیشتر، نرخ‌های را به جامعه جهانی تحمیل کرده، سودی هنگفت از طریق فروش آن به سایر کشورها، به دست بیاورد و باعث مرگ و میر و یا کنترل فروش و کنترل و افزایش بیماران و نابودی بیش از پیش فقرزده‌ها و درمانده‌ها و حاشیه‌نشینان گردد.

2) مضحک‌تر و بی‌کفایت‌تر از همه؛ رژیم الیگارش‌ی - اسلامی ایران است:

بحران‌های اقتصادی، دخالت‌ها و جنایت‌های خارجی، تحریم‌های جهانی، تحمیل گرانی‌ها و عدم رعایت و پرداخت حقوق کارگران، فقر شدید و روزافزون به طبقه کارگر، خشونت‌ها و تبعیض‌های شدید علیه زنان، اعتراضات سراسری و کشتار و سرکوب معترضان، در طول چهل سال و مهم‌تر از همه در آستانه‌ی سرنگونی قرار گرفتن این حکومت و ... رژیم مذهبی و مافیای گماشته‌ی سرمایه‌داری را به این سیاست و تصمیم‌واری دارد، تا بلکه با ادامه‌ی پروازهای رفت و برگشت «ماهان ایر» به کانون بحران در چین و متعاقباً پنهانکاری در این زمینه، عامدانه و عاملانه زمینه‌ی گسترش و شیوع این ویروس را مهیا کرده، و آن را از طریق برگزاری انتصابات نمایشی مجلس و راهپیمایی 22 بهمن، از قم و تهران به سراسر ایران کشانیده و منتقل کند تا بتواند چند صباحی بیشتر به حکومت شرارت بار خود همچنان ادامه دهد.

این رژیم نه تنها اقدام به قرنطینه‌ی این دو شهر نمی‌کند، بلکه خودش عملاً زمینه‌ی پخش سراسری آن را خوش می‌کند. و همچنین با فعال کردن افراد و رسانه‌های خود، درحالی‌که پیش از این مرتکب جنایتی تاریخی شده، اینک مضحکه مردم در شبکه‌های اجتماعی و

رسانه های جهانی به عنوان دلقک سرمایه داری جهانی نیز قرار می گیرد. به گونه ای که در نخستین اقدام و در مواجهه با این ویروس، کاسبان و مقامات اش، عده ای را در شبکه های اجتماعی، تلویزیونی و عده ای را نیز در اماکن و مراکز مذهبی مامور می کنند تا به حفظ خرافات از طریق دعوت، تشویق و ترویج به دعا و همچنین فرو کردن پنبه های آغشته به روغن بنفشه در مقعد و لیس زدن ضریح های مذهبی در شهرهای قم و مشهد و... اقدام کنند، تا بلکه بتوانند به این شکل به حفظ ابزارهای نمادین بازار مذهبی خود، و همچنین مانع از تعطیلی این بازارها و سودهای کلان حاصل از این اماکن و مراکز بشوند. و همچنین از سوئی ویروس را حمله ای بیولوژیکی اعلام می کنند، و در حالیکه جان هزاران نفر را در سراسر ایران گرفته همچنان انشالله و ماشالله کنان، در صداوسیما میلی شان، نشسته و بی شرمانه به مردم بخندند. و همچنین در حرکتی مضحک تر از اینها، و البته در اقدامی نه چندان دور از انتظار نیز، در بعضی از شهرها آرایش های جنگی ترتیب داده، با تدارک و انجام رژه هایی هوایی و زمینی تحت عنوان «رژه ی سلامت»، بر فراز آسمان ها و در خیابان ها و کوچه ها، با موشک و تانک و تیربار، به جنگ بیو ژولیک رفته، خیابان به خیابان و کوچه به کوچه با نارنج و موشک و گلوله، دربدر به تعقیب و دنبال کرونا بگردند تا آن را سرکوب کنند!

3) وقیح تر از همه؛ سیستم وحشی و سرمایه دار حکومت انگلیس است:

نخست وزیرش، بوریس جانسون، با بی شرمی تمام و خطاب به مردم اعلام می کند:

"بسیاری از خانواده های انگلیسی ممکن است یکی از اعضای خود را در زندان ها از دست بدهند."

4) پوشالی تر از همه، دولت ایتالیا به عنوان یکی از کشورهای مدعی تمدن! است:

در رسانه هایش «شرایط اضطرار» منتشر می کند و در آن با وقاحت تمام اعلام می کند: "بیماران 80 سال به بالای ایتالیایی که به کرونا مبتلا می شوند، با وخیم شدن اوضاع تحت مراقبت های فوری قرار نمی گیرند!" بروند بمیرند!

5) خشن تر از همه، دولت پلیسی و مدعی آزادی و دموکراسی فرانسه است:

مکرون، رئیس جمهور بی اعتنا، فاسد و وحشی اش، در حالیکه شب و روز حتی با سرکوب های وحشیانه ی پلیسی قادر به عقب راندن جلیقه زردها و دیگر معترضان فرانسوی نیست، اینک به لطف کرونا موفق می شود با اعلام قرنطینه، همه معترضان را به خانه بفرستد! و کرونا نعمتی برای این دولت نولیبرال فاشیست سرمایه داری می شود!

اما صرف نظر از این موارد، باید به جزئیات مهمی نیز در اینباره اشاره کرد، از جمله: سهل انگاری ها، بی توجهی ها، عدم قرنطینه ی شهرها، آزاد نکردن زندانی ها، دست به دعا شدن ها از اماکن و مراکز مذهبی ایران گرفته تا انگلیس و عربستان و ژاپن و روسیه و فرانسه و کاخ سفید در امریکا، و تداوم تجارت ها و ضعیف عمل کردن ها و از کار افتادن سیستم های بهداشتی و درمانی-دولتی، کافی نبودن نهادهای بهداشتی، بیمارستان ها، کمبود بیش از حد دارو، تخت، ماسک، الکل و مواد ضد عفونی کننده، وسایل و ابزارهای درمانی، فساد، تبانی و همدستی و سواستفاده ی سیستم های بهداشتی و درمانی-خصوصی در این سیستم جهانی سرمایه داری، که هر یک به شکلی باعث می شوند فقط در عرض چند روز جان هزاران نفر گرفته شود و صدها هزار نفر دیگر نیز «تازه اگر این آمارها درست باشد» روانه بیمارستان ها بشوند.

از سوی دیگر، و با وضعیت پیش آمده ی خطرناکی که بیش از همه جان زندانیان را تهدید می کند، اما چونکه همچنان این دولت های نولیبرال مدعی آزادی و عدالت، حاضر به آزاد

کردن زندانیان در چنین شرایطی نمی شوند، در بعضی از کشورها زندانیان اقدام به شورش و آتش زدن زندان ها می کنند و موفق به فرار می شوند.

جدای از این ها در بعضی دیگر از کشورها نیز، به دلیل اینکه دولت های زمین گیر شده سرمایه داری همچنان حاضر به قرنینه ی شهرها و پرداخت کمک هزینه هایی معیشتی نمی شوند و ناتوان از اقدام هایی فوری، بلافاصله خود مردم از ترس و هراس روی به قرنینه خانگی می آورند و سرمایه داری جهانی و دولت ها و مافیاهای جهانی را عملاً به زانو درآورده در جهت پرداخت یکسری هزینه ها و درمان های عمومی و موازی با ریلی سوسیالیستی انداخته، مجبور به اتخاذ یکسری قوانین و تدابیر و اقدام هایی حداقلی می کنند. که از جمله آنها می توان به این موارد اشاره کرد: ساخت سریع بیمارستان ها، تولید و توزیع دارو و اقلام پزشکی، افزایش حقوق پزشکان، پرستاران و...، اهمیت و توجه بیشتر به آموزش های بهداشتی، سلامت و درمان، تعیین هزینه هایی معیشتی-درمانی برای پرداخت به طبقات و اقشار کم درآمد و...

«پایان بخش دوم»



اِبربریت سرمایه داری |

«بخش سوم»

چیزی که این روزها رسانه ها و پروپاگانداي سرمایه داری، همه جا و بیش از همه سعی در انتشار آن داشته و دارند، کمک های چند میلیون دلاری چند تن از ریاکاران بزرگ دنیا و بزرگ ترین سرمایه داران جهان است. از جمله کمک های چند میلیون دلاری مارک زاکبرگ مدیرعامل شرکت فیسبوک و بیل گیتس موسس و مدیرعامل سابق شرکت مایکروسافت و چند تن دیگر، که با هدف های سودطلبانه و با ریاکاری هرچه تمام تر، به گفته خودشان در جهت درمان ویروس کرونا، در بوق و کرنا کردند.

در این میان اما چیزی که پنهان ماند، از یکسو، سود بردن بعضی از این افراد و نهادهای سرمایه داری از بیماری کرونا است، که با گسترش دادن و کنترل آن بصورت لحظه ای، سود به صندوق های شان زدند و می زنند، و از سوی دیگر ضرر و زیان طرف دیگر و رقباي

شان، که چون از تداوم این بیماری متحمل ضرر شدند و می شوند، به مقابله با آن پرداختند و می پردازند. به گونه ای که در جریان بحران مالی ایجاد شده در اثر شیوع این بیماری، و سقوط بورس و سهام، تاکنون فقط 10 نفر از این دزدها، 83/4 میلیارد دلار، از دست داده اند.

از این ده دزد و سرمایه خوار بزرگ جهان نیز، یکی جن بزوس، بنیان گذار و مدیر آمازون بود، که با از دست دادن 14/1 میلیارد دلار در صدر فهرست ثروتمندان مالباخته، و بعد از او نیز مارک زاکربرگ مالک فیسبوک با 8/5 میلیارد دلار، سرگئی برین موسس گوگل با 7 میلیارد دلار، و بیل گیتس، بنیانگذار شرکت مایکروسافت با 6/6 میلیارد دلار، در این لیست قرار گرفتند.

با توجه به این ها؛ می توان گفت پیش از هر چیز، این ریاکاری ها-سیاست های خیرانه ی تعدادی از این سرمایه خواران، یا همان به اصطلاح "کمک های خیرانه ی بزرگ ترین ثروتمندان انسان دوست جهان"، و همچنین بنیاد بیل و ملیندا گیتس به عنوان قدرتمندترین بنیاد خیریه خانوادگی در جهان نیز، تنها و تنها بخاطر وحشت کاهش شدید سودهای خود و به جهت رفع و نابودی هر چه سریعتر ویروس رقیب، و برای پایان دادن به ضرر و زیانی که از آن متحمل شدند، صورت گرفته و می گیرد.

به گونه ای که، به نقل از بیزینس اینسایدر، بیل گیتس دومین دزد و سرمایه خوار بزرگ جهان، این اواخر، شدیداً به تکاپو می افتد و اقدام به سرمایه گذاری و تامین منابع مالی برای ساخت کارخانه برای هفت شرکتی می کند که برای ساخت واکسن کروناویروس انتخاب شده اند، که در اینجا باید پرسید این اقدام گیتس و امثال او، در حالی که احتمال دارد میلیاردها دلار در این پروژه ضرر کنند! به چه هدفی انجام می شود؟

او اخیراً در مصاحبه‌ای اظهار کرده: بنیاد بشردوستانه‌ی وی! می‌تواند سریع‌تر از دولت‌ها به مقابله با شیوع "کروناویروس" بپردازد. نیز در ادامه گفته: "از میان شرکت‌های کاندید برای ساخت واکسن کرونا ویروس، هفت شرکت را برگزیده ایم و اگرچه در نهایت مجبور به انتخاب دو شرکت از میان این هفت شرکت خواهیم بود، به تامین منابع مالی هر هفت شرکت ادامه خواهیم داد. بنابراین وقت خود را هدر نمیدهیم که ببینیم کدام واکسن کار میکند و بعد برایش کارخانه بسازیم." این دومین دزد بزرگ جهان، که اینک توسط رسانه‌های تحقیق‌کننده و گنبدیده سرمایه‌داری، به بزرگ‌ترین انسان دوست و خیر بزرگ! معروف شده، در ادامه این مصاحبه، چهره‌ی واقعی‌اش بیشتر عیان می‌شود. وی به منظور جذب بیشتر و همکاری و مشارکت سرمایه‌داران دیگر در این پروژه! هشدار می‌دهد:

"می‌دانیم که در این پروژه و برای ساخت این کارخانه‌ها و تاسیسات، میلیاردها دلار از بین خواهد رفت، ولی در شرایط فعلی که به دلیل کروناویروس، تریلیون‌ها دلار در حال نابودی است، این سرمایه‌گذاری ارزشمند است."

در اینجا چیزی که بیش از همه برای گیتس و بقیه‌ی دزدهای نظام سلطه و سرمایه‌اهمیت دارد، و همچنین نگران آن هستند، تنها یک چیز است، آن هم "حفظ سود و نظام سرمایه‌داری" است. یعنی سیستمی که می‌تواند طبق روال خود، کماکان بر میلیاردها دلار آنها بیافزاید و هم ضرر و زیان‌هایی را نیز که متحمل شده و می‌شوند! را در آینده‌ای نزدیک از طریق همان سیستم استثماری و بهره‌کشی سرمایه‌داری بیشتر و روزافزون، جبران کنند!

برای مثال و فقط در یک مورد، می‌توان به وحشتِ رقباِ درون این سیستم اقتصادی فاسدِ جهانی اشاره کرد، که بلافاصله دست به کار می‌شوند و دست به یکسری اقدام‌های بی‌سابقه می‌زنند. آن هم تزریق میلیاردها دلار به بازارهای اوراق بهادار، که فقط از سوی دو

کشور بزرگ سرمایه داری، در یک فقره از سوی چین 174 میلیارد دلار، و از سوی فدرال رزرو آمریکا 1/5 تریلیون دلار بسته ی حمایتی از بازار سرمایه و همچنین تزریق یک فقره ی 500 میلیون دلاری نیز از سوی بانک مرکزی آمریکا به بورس صورت می گیرد. تا بلکه سیستم شان، به عنوان یکی از پایه ها و اسکلت های کاذب و مصنوع، کماکان بتواند با این طریق و نیز با تقویت دوباره ی سیستم کثیف استثماری خود در سطح جهان، مستقیم و غیرمستقیم فشارهای روزافزون خود را در چنین وضعیتی، باز بصورت لحظه ای بر طبقات فرودست، فقیر و کارگر جهان تحمیل کرده و افزایش دهد.

«پایان بخش سوم»



اِبربریتِ سرمایه داری |

«بخش چهارم»

بربریتِ سرمایه داری به کشتار، استثمار و بهره کشی از انسان ها بسنده نکرده و نمی کند. این سیستمِ سود و سلطه، همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد از طریق پروپاگانداى خود، و با تحمیل انسان ها و تبلیغ بیشتر، و افزایش و انبوه تولیدات و مناسبات خود، با رویه ای صرفاً اقتصادی و دترمینیستی، نهادینه سازی و ایجاد نیازهایی کاذب، از جمله گسترش، ایجاد و تداوم عاداتِ وحشتناک و غلطِ غذایی، و همچنین خوردنِ گوشت و خون و پوستِ موجوداتِ زنده، مد و وحشتناکِ نگهداری حیوانات در خانه، به جهت تجارت و کسب سود بیشتر، بیش از پیش به آزار و کشتارِ وحشیانه ی جانوران و حیوانات نیز مبادرت می ورزد. طوری که ولع سیری ناپذیر و بی رحم این سیستم سلطه، در با سوداندوزی و بهره کشی از حیوانات و طبیعت، هم موجب نابودی گونه های زیستی و هم تخریب روزافزون محیط زیست شده، و

هم زیست جمعی انسان‌ها را نیز عملاً با مخاطره روبرو کرده است. در همین رابطه؛ طبق گزارش سازمان ملل که در روز جهانی حیوانات منتشر شده، تنها در ایالات متحده 85 میلیون خانواده صاحب حداقل یک حیوان خانگی هستند. و همچنین 140 میلیون قطعه ماهی، 94 میلیون سگ و 90 میلیون گربه نیز در خانه‌های آمریکایی‌ها زندگی می‌کنند. به عبارتی نظام سرمایه داری نه تنها با تجارت و منطق و نگرش و رویه ی کالاوار خود، و همچنین با تولید و عرضه ی سگ و گربه و سایر حیوانات سالانه میلیاردها دلار تنها از طریق فروش حیوانات به صندوقش می زند، بلکه عملاً بواسطه ایجاد فرهنگ، عادات و نیازهایی کاذب در سطح جامعه، تقاضا برای خرید این موجودات و حیوانات خانگی را نیز افزایش می دهد.

این تجارت پرسود که ریشه در رقابت‌های خشن و نامحدود درون این نظام دارد، از سوی نیز باعث شده که فقط در سال 2018 تقریباً 30,32 میلیارد دلار غذای حیوانات اهلی در ایالات متحده فروخته شود، و این رقم در سال 2019 به حدود 31,68 میلیارد دلار افزایش یابد.

جنايات مستمر این سیستم وحشی تنها به اینجا ختم نمی شود. طبق گزارش مجمع جهانی اقتصاد، از میان 18 کالای پرفروش جهان که در آن خودرو در جایگاه نخست و پس از آن نفت و محصولات پالایشگاهی، طلا، جواهر و الماس قرار دارند، تجارت خون انسان و حیوانات نیز در جایگاه سیزدهم قرار گرفته است. در این گزارش آمده که خون انسان و حیوانات جزو کالاهای پرفروش جهانی محسوب می‌شود و سالانه 252 میلیارد دلار از این کالاها به فروش می‌رسد، که 9/0 درصد مبادلات جهانی را دربرمی‌گیرد و از لحاظ رنکینگ در جایگاهی حتی بالاتر از فروش هواپیما «با فروش 234 میلیارد دلار» نیز قرار گرفته است. به بیان دیگر؛ این سیستم اقتصادی به جای اینکه در جهت ممنوع کردن کشتار

موجودات زنده و ریختن خون این جانوران و حیوانات اقدام کند، و توجه و اهمیتی ویژه به مصرف صحیح مواد غذایی و آموزش و ایجاد فرهنگ و عادات گیاهی در این زمینه نشان دهد، و همچنین در اینباره عمل کند، اما با بی رحمی تمام، نه تنها سعی در توسعه ی صنعت خونریزی و زجر و قتل دارد، بلکه حتی میزان تولید گوشت را نیز در جهان افزایش داده و می دهد. به گونه ای که امروزه این میزان تقریبا به پنج برابر بیشتر از پنج دهه گذشته، و از 70 میلیون تن به بیش از 330 میلیون تن رسیده است. طوری که فقط طبق خلاصه ای از آمار کشتار دام در سه ماهه تابستان 98، و فقط در کشور ایران، تعداد 1,940,692 راس گوسفند و بره، بز، گاو و گوساله، گاو میش و بچه گاو میش، شتر و بچه شتر سلاخی می شود، و در صنعت طیور نیز در 280 کشتارگاه مرغ در این کشور، سالانه 2,5 میلیون تن «تعداد نامشخص»، و تنها در آذربایجان غربی و در 12 کشتارگاه این استان، ساعتی 36 هزار مرغ کشتار می شود. و وحشتناک تر از همه؛ در اقدام و جنایتی بی شرمانه، گوشت و پوست و مغز و استخوان این موجودات زبان بسته نیز در سراسر جهان به خورد انسان ها داده می شود. این ها همه نیز جدای از تمام آن رفتارها و وحشی گری هایی که این سیستم ظالم در سلاخ خانه های خود، با خفه کردن، قطع نخاع و کندن پوست و گردن آنها، و همچنین زدن ضربات محکم بر سر، و کشته شدن این حیوانات زبان بسته با تحمل ساعت ها درد و خونریزی بوسیله شکارچیان، که در به اصطلاح پرورشگاه های خود، روزانه اعمال می کند و مرتکب می شود و بر سرشان می آورد، تا با تولیداتی مطلقا غیر ضروری و ایجاد نیازهایی کاذب برای انسان ها، و به جهت سود بردن از فرآورده ها، از موهای خز و پشم و پوست و شیر آنها، می برد و می کند و می دوشد و می گیرد. به گونه ای که طبق آمارهای موجود، این سیستم سیری ناپذیر، سالانه با گرفتن جان 100 میلیون حیوان زبان بسته و از طریق فقط صنعت خز در جهان، 30 میلیارد دلار به صندوق اش می زند.

همچنین لازم به ذکر است، که تنها در یک مورد و در صنعت خز، که در طول تاریخ یکی از غیر اخلاقی‌ترین و بی‌رحم‌ترین صنایع بشری بوده و هست و با این حال که بشر در عصری زندگی می‌کند که کمترین نیاز و ضرورتی برای بهره‌گیری از پوست حیوانات ندارد، اما به طور سالیانه و به صورت زنده زنده پوست حدود 50 میلیون حیوان مودار را می‌کند، «یعنی تقریباً 114 حیوان در دقیقه» تا آنها را مبدل به وسایل تزئینی؛ همانند بخش پر از پشم یک کلاه، یا کیف یا کفش، یقه یک پالتو، یا کت و حتی اسباب‌بازی یا جاکلیدی کند. و تمام این‌ها نیز فقط و فقط به جهت کسب سود و حفظ نظام خود.

اما علاوه بر این موارد، این صنعت زجر و کشتار و همچنین تخریب در زیست بوم، نه تنها باعث نابودی بسیاری از منابع آبی و خاکی و طبیعی شده و می‌شود، بلکه حتی در اصل، منشاء بسیاری از بیماری‌ها از جمله بیماری‌های عفونی نیز شده و می‌شود.

در همین رابطه نظر سرژ موران، زیست‌بوم‌شناس (اکولوگ) حوزه‌ی سلامت نیز بسیار حائز اهمیت است. وی در مصاحبه‌ای که با روزنامه‌ی لیبراسیون انجام داده، به درستی بر پیوند میان تخریب تنوع زیست، دام‌پروری فشرده و انفجار بیماری‌های عفونی تأکید ورزیده و خواستار تغییر اضطراری الگوی کشاورزی برای اجتناب از بحران‌های بهداشتی جدید شده است. وی در پاسخ به این پرسش که: آیا جانوران وحشی منشاء اغلب بیماری‌های عفونی در انسان هستند، می‌گوید:

"بله. ما همچنان در حال مبادله با نخستی‌ها (پریمات‌ها) هستیم، که اخیراً چندین نوع بیماری عفونی به ما «داده‌اند»: مالاریا، تب زرد، دنگ، زیکا و چیکونگونیا (که «به لطف و یاری» پشه‌ها شیوع یافتند)، و نیز ویروس‌های ایدز و ابولا (این‌ها آخری از خفاش‌ها از راه مصرف گوشت جانوران وحشی به انسان‌ها منتقل شد). ویروس‌های جدیدی هم هستند که به

جوندگان نسبت داده می‌شوند (تب لاسا، آبله‌ی میمونی)، یا به خفاش‌ها (ابولا، و نیز هندرا)، یا به پرندگان (ویروس H5N1). "وی همچنین در ادامه می‌افزاید: "کشوری که از لحاظ زیست‌گوناگونی ثروتمند و غنی باشد از نظر بیماری‌های عفونی هم «غنی» است. اما باید توجه کرد که تخریب تنوع و گوناگونی زیست، ریسک بیماری‌های واگیردار را افزایش می‌دهد. با جنگل‌زدایی و شهرسازی، جانوران وحشی زیستگاه‌شان را از دست می‌دهند و این زمینه‌ی تماس آن‌ها با جانوران اهلی و خانگی و نیز با انسان‌ها را فراهم می‌سازد."

علیرغم تمامی این هشدارها اما، صنعت دام و طیور ابعاد بسیار وحشتناک‌تر از این نیز دارد. این صنعت علاوه بر اینکه به آب و زمین زیادی احتیاج دارد، معمولاً برای تولید خوراک دام و طیور از غلات باارزشی مثل ذرت یا سویا نیز استفاده می‌شود. و به منظور گسترش چراگاه‌های دام و طیور، مناطق جنگلی تخریب، و حیوانات نیز معمولاً در محیط‌های بسته و فضاهای محدود و در وضعیتی فشرده و نامناسب نگهداری می‌شوند. همچنین به جای استفاده از کودهای طبیعی (کودهای حیوانی)، از کودهای نیتروژنه‌ی مصنوعی (شیمیایی) استفاده شده، و برای افزایش سرعت رشد حیوانات و کاهش احتمال شیوع بیماری، دُز بالایی از مواد آنتی‌بیوتیک به حیوانات تزریق می‌شود. از سوی دیگر، همچنین تولید دام و طیور به زمین زیادی نیز احتیاج دارد. به گونه‌ای که نزدیک 70٪ زمین‌های کشاورزی کره‌ی زمین به عنوان چراگاه دام و طیور مورد استفاده قرار می‌گیرد و 10٪ درصد دیگر این زمین‌ها برای تولید غلاتی که توسط آن‌ها مصرف می‌شود. یعنی روی هم رفته، 80٪ زمین‌های کشاورزی زمین در اختصاص تولید دام و طیور است. در مقایسه با مرغ و خوک، تولید گوشت گاو به مراتب به منابع بیشتری نیاز دارد. به عبارتی؛ برای تولید مقدار مشابهی پروتئین، گوشت گاو به بیش از 3 الی 5 برابر زمین احتیاج دارد. و حدود سه پنجم «60٪»

زمین‌های زراعی جهان اختصاص به تولید گوشت گاو دارند، در حالی که گوشت گاو فقط و کمتر از 5٪ پروتئین مصرفی جهان و کمتر از 2٪ کالری مصرفی جهان را تأمین می‌کند.

خوراندن غلات به دام و طیور، نرخ باروری و رشد آن‌ها را افزایش می‌دهد. به گونه‌ای که سالیانه در جهان، نزدیک 800 میلیون تن گندم، چاودار (rye)، جو دوسر (oat) و ذرت به دام و طیور خورانده می‌شود. این میزان در حدود 40٪ تولید جهانی این غلات است که همراه با بیش از 250 میلیون تن دانه‌ی سویا و سایر دانه‌های روغنی به مصرف دام و طیور می‌رسد.

تولید گوشت همچنین، به مقادیر زیادی آب نیز احتیاج دارد. طوری که حدود 70٪ آب آشامیدنی قابل دسترس جهان، صرف کشاورزی می‌شود. و یک سوم این مقدار، یعنی بیش از 20٪ کل آب مصرفی در جهان، صرف تولید غله‌هایی که به مصرف دام و طیور می‌رسند می‌شود. در نتیجه با اختلاف زیاد نسبت به سایر انواع گوشت‌ها، فقط در تولید گوشت گاو، بیشترین آب مصرف می‌شود. و تنها برای تولید یک کیلوگرم گوشت گاو، به بیش از 15000 لیتر (حدود 15 تن) آب نیاز است [مقایسه شود با سایر غذاهای گیاهی مانند: برنج: 3400 لیتر، و سیب زمینی: 255 لیتر]

اما جالب‌تر از همه، و طنز ماجرا در اینجا است، که این سیستم پلید، در حالیکه خود عامل اصلی نابودی آب و خاک و زمین و زمان شده و می‌باشد، شب و روز در رسانه‌هایش به جهت فریب و به توصیه‌های مفید «آب کم مصرف کنید!، برق کم مصرف کنید!...» می‌پردازد. و از سویی نیز با تصویب و سرپوشی از قوانین بر جنایت‌ها و نابودی‌های خود، که در کل کره زمین باعث آن شده، در تصمیماتی مضحک و جالب اقدام به تصویب و حتی اجرای یکسری قوانین در حمایت از آب و خاک و زمین و حقوق حیوانات می‌کند! برای

مثال و فقط در مورد موضوع حمایت از حقوق حیوانات، به این گزارش مضحک و خوشحالی روزنامه خورهای راستگرا و احمق دنیای اقتصاد توجه کنید:

کشور ایران:

در ماده 679 مجازات اسلامی به مجازات حیوان آزاری پرداخته است. طوری که براساس این قانون، "هرکس به عمد و بدون ضرورت، حیوان حلال گوشت متعلق به دیگری یا حیوانی که شکار آن توسط دولت ممنوع اعلام شده است را بکشد یا مسموم کند یا تلف یا ناقص کند، به حبس از 91 روز تا 6 ماه یا جزای نقدی از یک میلیون و پانصد هزار ریال تا سه میلیون ریال محکوم خواهد شد." علاوه بر این طبق ماده 680 همین قانون، "هرکس برخلاف مقررات و بدون مجوز قانونی اقدام به شکار یا صید حیوانات و جانوران وحشی حفاظت شده کند، به حبس از 2 تا 10 سال محکوم خواهد شد!" «این در حالی است که سیستم نولیبرال و سرمایه داری حاکم ایران، خود سالانه بیشترین کشتارها را به جهت سوداندوزی انجام می دهد، که ظاهرا از چشم این روزنامه خورهای دوزاری، حتی باوجود اینکه این آمار و ارقام پنهان نیست و پنهان نمانده است، اما کماکان خود را به کوری زده و اشاره ای به این نوع جنایات نمی کنند».

کشور چین:

هرگونه اقدام خشونت آمیز علیه حیوانات وحشی، دام و حیوانات خانگی به هرشکلی، از عدم مراقبت صحیح گرفته تا شکار غیرقانونی، شامل مجازات می شود، که مبلغ تنبیه نقدی گاهی به 200 هزار دلار هنگ کنگ نیز می رسد. در این کشور شکار پاندا جرم بزرگی به حساب می آید و دست کم 10 سال حبس و ضبط اموال را در پی خواهد داشت! «منظور کشور همه چیزخوار چین است!».

کشور مالزی:

آزار حیوانات و یا شکار غیرقانونی آن‌ها شامل جریمه‌ای با مبلغ بین 20 هزار تا 100 هزار رینگیت می‌شود. این قانون علاوه بر حفظ شرایط ایمنی و سلامت حیوانات وحشی، شامل حال حیوانات خانگی و دام نیز می‌شود. «!»

کشور سوئیس:

اولین جایی بود که برای حفاظت از حیوانات قوانین تعیین کرد. در سوئیس برای تامین شرایط مناسب جهت زندگی حیوانات (چه وحشی و چه دام) از سال 1992 قوانینی در نظر گرفته شد. دولت سوئیس برای برخی حیوانات که اجتماعی به حساب می‌آیند، قانونی طرح کرده که طی آن، این دسته از حیوانات باید در باغ وحش و دامداری‌ها به صورت جمعی زندگی کنند. جالب است بدانید که در این کشور حتی ممانعت از پارس سگ نیز غیرقانونی است و صاحبان آن‌ها باید برای کنترلشان کلاس‌های آموزشی بگذرانند. «!»

کشور انگلستان:

در قانونی به نام حمایت از حقوق حیوانات در انگلستان، برای منع خشونت، علیه این موجودات، و هرگونه آزار و رفتارهای خشونت‌آمیز علیه حیوانات (شامل حیوانات خانگی و حیوانات غیراهلی) 51 هفته حبس در نظر گرفته است. «!»

«پایان بخش چهارم»



اِبربریت سرمایه داری

«بخش پنجم»

سرعت و شتابی که توحش سرمایه و سرمایه داری از چند دهه گذشته تا به امروز، به ویژه و باتوجه به زورستانی ها، غضب و مالکیتش بر دریاها، از زمین ها تا آسمان ها و تمام ابزارهای جدید و تولیدی، و همچنین با توجه به پیشرفت های علمی، تکنیکی و کاربرد ابزارهای مدرن، در جهت تخریب و نابودی های روزافزون، با استثمار کارگران و تولید و کسب سودِ بیشترِ خود در پیش گرفته، هم به نابودی اکوسیستم منجر شده، و هم اینکه شیره جانِ کاملِ کارگران و فرودستانِ جهان را نیز کشیده است.

در این زمینه، با توجه به دو ویژگی برجسته ی دیدگاهِ اکولوژیکِ مارکس، و همچنین توجه و اشاراتی کوتاه به دیدگاه انگلس و عملکرد لنین در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، می توان به درکِ بهتر و اهمیت بیشتر این موضوع پی برد. و همچنین نشان داد این افزایشِ

سرعت ها، فشارها و سیاستی که سیستم سرمایه داری در پیش گرفته است، «به ویژه در این اواخر» چگونه در نهایت، هم به بلعیدن خود و هم به سرنگونی کل سیستم اش خواهد انجامید.

ذکر این نکته لازم است، که برخلاف چرندیاتِ پروپاگاندایِ نظام سرمایه داری و بخصوص راستگرایانی نیز که تخریب همه جانبه ی زیست محیطی در کشورهای سوسیالیستیِ بلوکِ شرق را به پایه گذاران سوسیالیسم به ویژه نگاه مارکس و انگلس، به اهمیت پیشرفت اقتصادی و سلطه ی انسان بر طبیعت نسبت می دادند، «ذیل این متن، می توان ثابت کرد و نشان داد که»، این دو متفکرِ بزرگِ انقلابی، چه اندازه نسبت به حفاظت از محیط زیست، حساس بوده، تاکید کرده، اهمیت و همچنین هشدار داده اند. به عبارتی؛ باید گفت که درحقیقت این خود نظام سرمایه داری است که دقیقاً اساس فلسفه و برداشت آن‌ها را در ارتباط با حفظ محیط زیست نادیده گرفته، و حفظ سلامت محیط زیست را فدای دسترسی سریع به پیشرفت‌های صنعتی خود کرده و می کند. و درواقع خود کشورهای سرمایه داری بوده و هستند که با وارونه نگری نظرات مارکس و انگلس بر این امر تکیه کرده و می کنند که جامعه برای دستیابی به نیازمندی‌های خود باید بر طبیعت کاملاً سلطه یابد و اینگونه نیز عمل کرده و می کنند، و هر جا نیز که سلطه شان بر طبیعت رخ داده و می دهد، سرانجام به تخریب و نابودی آن بدل شده و می شود. و این‌ها نیز جدای از نظرات اندیشمندان بزرگی که معتقدند مارکس خیلی پیش از این که یک وجدانِ زیست محیطیِ مدرنِ بورژوایی در جهان متولد شود، تخریبِ طبیعت را محکوم کرده است.

اما باز هم این نظام سرمایه داری بود و ست، که هرگز این آموزش‌ها را درک نکرد و نمی کند، و نیز نمی خواهد به آن توجه کند. چرا که این نظام سلطه راضی نخواهد شد، سود را

فدای زیست‌انسان و زیستگاه بشری کند! و نیز برای همین است که مسبب تمام فجایع بزرگ در محیط زیست و زندگی انسان‌ها شده است.

اما در ادامه می‌توان دید، و نشان داد که این دو متفکر بزرگ «پس از رخدادهای عظیم جهانی و به ویژه انقلاب صنعتی»، چه اندازه به این مسئله‌ی مهم و حیاتی اهمیت داده و به آن پرداخته‌اند.

می‌دانیم که در مناسبات متابولیستی مارکس «یا فرایند متقابل دگرگشت»، انسان و طبیعت در یک کلیت به هم پیوسته تعریف می‌شوند، به گونه‌ای که ادامه‌ی حیات یک بخش، وابسته به حضور بخش دیگر است. و این رابطه نیز نه مکانیکی، بلکه ارگانیک است.

مارکس در کتاب "سرمایه" به مفهوم «تسمه تولید» (تردمیل تولید) و «شکاف متابولیکی» می‌پردازد، که تردمیل تولید اشاره به انگیزه‌ی سرمایه‌برای گسترش نامحدود تولید کالا است، و تلاش بی‌وقفه برای افزایش سود، بدون در نظر گرفتن محدودیت‌های طبیعی محیط زیست. همچنین، منظور از شکاف متابولیکی و یا دگرگشت اجتماعی نیز، مجموعه‌ای از فعل و انفعالات مواد و انرژی و تبادل پیچیده و پویا، بین انسان و طبیعت است، که برای تولید جریان می‌یابد. طبق این نظر می‌توان نتیجه گرفت که برای حفظ محیط زیست، به رابطه‌ای فارغ از «بیگانگی انسان از طبیعت» نیاز است. زیرا انسان، بخشی از طبیعت است. و بیگانگی انسان نیز از طبیعت، به بیگانگی انسان از خود می‌انجامد.

مارکس توضیح می‌دهد که رابطه‌ای دیالکتیکی میان جامعه انسانی و طبیعت وجود دارد. و به دلیل همین رابطه نیز، تغییرات در طبیعت به تغییرات در جامعه می‌انجامد و برعکس، تخریب طبیعت به تخریب جامعه و زندگی انسان.

او در اینباره می‌افزاید:

"در مرحله‌ی نخست، کار عبارت از پروسه‌ای است بین انسان و طبیعت، پروسه‌ای که طی آن انسان فعالیت خویش را واسطه‌ی تبادل مواد بین خود و طبیعت قرار می‌دهد، آن را منظم می‌کند و تحت نظارت می‌گیرد. انسان خود در برابر مواد طبیعت مانند یک نیروی طبیعی قرار می‌گیرد. وی قوای طبیعی‌ای را که در کالبد خود دارد، بازوها، پاها، سر و دستش را به حرکت در می‌آورد تا مواد طبیعی را به صورتی که برای زندگی‌اش قابل استفاده باشد، تحت اختیار درآورد. در حالی که وی با این حرکت روی طبیعت خارج از خود نیز تأثیر می‌گذارد و آن را دگرگون می‌سازد، در عین حال که طبیعت ویژه‌ی خویش را نیز تغییر می‌دهد."

در همین رابطه انگلس نیز معتقد است که برخلاف آن‌چه در مناسبات سرمایه‌داری جریان دارد، انسان از محیط طبیعی جدا نیست. و یک رابطه‌ی دیالکتیکی میان طبیعت و انسان وجود دارد. زیرا انسان به واسطه طبیعت زنده می‌ماند. به طوری که تخریب و نابودی آن در خود انسان و زندگی او بازتاب می‌یابد و می‌تواند به ویرانی کشیده شود.

مارکس با یک رویکرد منسجم و در همین ارتباط می‌نویسد:

"زندگی موجودات زنده، هم انسان و هم حیوانات، به طور فیزیکی نشان می‌دهد که در واقعیت، انسان (شبه حیوانات) بر بستر طبیعت غیرارگانیک (آلی و معدنی) زندگی می‌کند؛ و هرچه انسان عالم‌گیرتر با حیوانات تطابق می‌یابد، طبعاً قلمرو طبیعت غیرارگانیک که او بر آن زندگی می‌کند نیز فراگیرتر می‌شود. همان‌گونه که گیاهان، حیوانات، سنگ‌ها، هوا، نور و غیره به بخشی از آگاهی انسان در قلمرو نظری (تئوری)، بخشی به موضوع‌های علوم طبیعی، بخشی به موضوع هنر، و طبیعت معنوی غیرارگانیک او تبدیل می‌شود، ... و بخشی نیز زندگی و فعالیت‌های روزمره انسان را تشکیل می‌دهد.

به‌طور فیزیکی انسان فقط با محصولات طبیعت چه در شکل غذا، گرما، پوشاک، مسکن و یا هر چیز دیگری زندگی می‌کند... جهانشمولی انسان در عمل و به‌طور دقیق در بیان یگانگی انسان با طبیعت، که بدن غیرارگانیک او را تشکیل می‌دهد، ظاهر می‌شود. تا حدی که طبیعت (۱) شیوه مستقیم زندگی او را تعیین می‌کند، و (۲) مادیات، و اشیاء، ابزار فعالیت‌های زندگی او را فراهم می‌آورد. در واقع طبیعت، بدن غیرارگانیک انسان است بدان معنا که طبیعت همانند بدن او است، و در صورتی که او بخواهد زنده بماند، باید در رابطه‌ی همیشگی (بده و بستان) با طبیعت باقی بماند. زیرا زندگی فیزیکی و معنوی انسان با طبیعت گره خورده است به این معنی ساده که اجزای طبیعت نیز با خود گره خورده‌اند."

بدین‌گونه مارکس انسان را بخشی از طبیعت می‌داند و همنظر با انگلس، طبیعت را پیش‌شرط وجود انسان، و تولید ابزار معیشت را نیز پیش‌شرط ادامه‌ی زندگی انسان در تمام لایه‌های تعیین‌کننده آن و در نتیجه جامعه بشری.

بنابراین این‌گونه است که طبیعت، و در پی آن انسان، در طول تاریخ تغییر می‌کنند. و هماهنگی انسان و طبیعت به یک ضرورت بدل می‌شود، و ناهماهنگی میان انسان و طبیعت به «بیگانگی از طبیعت» می‌انجامد. و همچنین به موازات این هماهنگی، تغییر طبیعت در طول تاریخ نیز به تغییر انسان منجر می‌شود.

این بدان معناست که میان انسان و طبیعت یک وحدت و یگانگی وجود دارد، همانگونه که میان اجزای طبیعت هماهنگی و تعادل وجود دارد که نباید از دست برود.

انگلس در دو کتاب مهم خود "دیالکتیک طبیعت" و "آنتی دورینگ"، با تأکید بر اهمیت اکوسیستم از طبیعت به عنوان آزمون دیالکتیک نام می‌برد، و فرآیند دیالکتیکی رابطه‌ی متقابل و ضروری انسان با طبیعت را در این دو اثر خود به بهترین وجه ممکن نشان می‌دهد.

او معتقد است که فرایند کنش و واکنش میان انسان و طبیعت، و هر تغییری که در محیط زیست به وجود آوریم، به نوعی در زندگی مان بازتاب می‌یابد:

"بررسی دقیق عالم هستی، تکامل آن، و تکامل بشر، و همچنین بازتاب این تکامل در ذهن انسان نشان می‌دهد که تنها می‌تواند در یک مراوده دیالکتیکی ساخته شوند؛ در نظر گرفتن کنش و واکنش‌های عمومی، ایجاد شدن و متوقف شدن هر تغییری چه پیشروانه یا برگشت‌پذیر، تابعی از این مناسبات است.

او در "دیالکتیک طبیعت" هشدار می‌دهد:

بگذارید، به خاطر پیروزی‌های مان بر طبیعت، بیش از حد خودستایی نکنیم. برای هر پیروزی، طبیعت انتقام خود را از ما می‌گیرد. درست است که هر پیروزی، در وهله‌ی نخست، نتایجی را که ما انتظار داشتیم به ارمغان می‌آورد، اما در گام‌های بعدی، پیامدهایش کاملاً متفاوت خواهد بود، پیامدهای نامنتظری که پیش‌رفت‌های اولیه ما را کاملاً پس خواهد زد. برای نمونه افرادی که در یونان، بین‌النهرین، آسیای صغیر و دیگر نقاط جهان، جنگل‌ها را برای به‌دست آوردن زمین‌های قابل کشت نابود کردند، هرگز به خواب هم نمی‌دیدند که با از بین بردن جنگل‌ها، در واقع مراکز و مخازن رطوبت را از بین می‌برند و عملاً وضعیت اسفناک کنونی این کشورها را پایه‌ریزی می‌کنند. هنگامی که ایتالیایی‌های ساکن آلپ در دامنه‌های جنوبی کوه‌ها، با استفاده‌ی نابخردانه از جنگل‌های کاج، به منظور دسترسی سریع و راحت به نیازهای‌شان، از چوب درختان جنگل استفاده می‌کردند، نمی‌دانستند که با این کار، ریشه‌های تولید فرآورده‌های لبنی را در منطقه، خشک می‌کنند؛ آن‌ها متوجه نبودند که با این رفتارشان، دامنه‌های شمالی کوه‌ها را در ماه‌های زیادی از سال، از آب چشمه‌ها محروم می‌کنند. در عین حال این وضعیت سبب خواهد شد که در فصل‌های

بارانی، سیلاب های سهمگینی در دشت‌ها به‌راه بیفتند. ... بنابراین در هر گامی به یاد می‌آوریم که ما به هیچ وجه بر طبیعت مانند یک فاتح بر سر مردم بیگانه، یا مانند کسی که در خارج از طبیعت ایستاده است، بر طبیعت حکمرانی نمی‌کنیم، بلکه ما با پوست و گوشت، خون و مغز و استخوان‌مان، متعلق به طبیعت هستیم، در میان طبیعت زندگی می‌کنیم و تمام تسلط ما بر این واقعیت استوار است که ما نسبت به موجودات دیگر این امتیاز را داریم که قادریم قوانین طبیعت را بشناسیم و آن‌ها را به درستی و خردمندانه به کار گیریم."

در همین ارتباط و نیز مطابق با نظریه های مارکس و انگلس در این زمینه، بد نیست اشاره ای شود به اقدامات نظریه پرداز بزرگ حزب کمونیسم و انقلابی کمونیست روسی، رهبر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و بنیانگذار دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، یعنی "لنین".

یکی از بیشمار و مهم ترین اقداماتی که این انقلابی بزرگ انجام داد، فقط در یک مورد، و جالب تر از همه، در حالیکه بزرگ ترین کشورهای سرمایه داری جهان با توپ و تانک و ناو عظیم جنگی، در نبردهایی عظیم، و با تحمیل جنگ های امپریالیستی سعی در نابودی زمین و زمان داشتند، تصویب و اجرای یکی از مهم ترین قوانین «جدید_توسط او» برای محافظت از «حوزه های مهم طبیعت» بود. «او این قانون را در سراسر کشور به تصویب رساند». به موجب این قانون، مقرر شد ظرف سه دهه، حدود سی میلیون هکتار از قله های قفقاز و آتش فشان‌های کمچاتکای اقیانوس آرام در یک سیستم از ۱۲۸ منطقه محافظت شود.

علاوه بر این، و همچنین در دوره لنین، افرادی نیز فرصت یافتند که در حوزه محافظت از محیط زیست، بکوشند، و پژوهش‌هایی نیز انجام بدهند. «یکی از این چهره های رهبری حزب بلشویک، که به حفظ محیط زیست توجه خاص داشت، و در این زمینه صاحب نظر

بود و در کنفرانس های علمی حفاظت از محیط زیست در لندن نیز شرکت کرد، نیکلای بوخارین، عضو کمیته مرکزی حزب، سردبیر روزنامه پراودا و رئیس کمیترون بود.».

«پایان بخش پنجم»



اِبربریتِ سرمایه داری |

«بخش ششم»

سیستم اسارات و بردگی سرمایه داری، اگر تا چند دهه گذشته، در صورت اعتراضِ یک فرودست، یک کارگر و یا...، بلافاصله و به قصد کشت بر فرق سر او می زد و جانش را می گرفت، و به جهت ترعیبِ دیگر معترضان، بدن بی جان و جنازه اش را برای رفقاییش، و دیگر معترضان و کارگران می فرستاد، «هرچند که امروزه نیز و این شکل از سرکوب ها و خشونت ها در بعضی از کشورها، کماکان ادامه دارد» امروزه اما دیگر این روش را به سود خود نمی داند، و چنین روشی، دیگر در اسارتگاه های سیستم سرمایه و سرمایه داری مدرن، زیاد کاربردی ندارد «یا به طور حداقلی مورد استفاده قرار می گیرد»، این سیستم، بیش و پیش از آنکه به جنازه ی یک فرودست، به بدن بی جانِ یک کارگر یا یک برده نیاز داشته باشد، به یک بدن برده ی "زنده_سودده" نیاز دارد. «و نه به بدنی بی جان و مرده و "بی

سود"، نظام سرمایه داری با اشکالی مدرن تر و تغییر در رفتارهای تولیدی و پرورشی خود، دیگر به اشکال سیستماتیک کشتار سابق خود عمل نمی کند، بلکه با تربیت و پرورش بدن هایی "مطیع" و با به کارگیری و کسب سود از آنها، پرداخته و می پردازد. این سیستم، امروزه دیگر کارگران و تیره روزان را روانه ی زندان ها و گورستان ها نمی کند، بلکه همه را یا به کارگاه ها، کارخانه ها و تولیدی های استثماری خود هدایت کرده، و یا از آنها به ستون هایی برای ساخت "برج ها"، "سرمایه ها" و آسمان خراش های خود استفاده می کند. آنها را به ابزارهایی برای تولیدات بیشتر کالاهای خود مبدل می سازد. به عبارتی؛ این سیستم مبتنی بر سود، برج های تجاری خود را نمی تواند با یک کارگر و یا کارگرانی زندانی، مرده و یا کشته شده، پیش ببرد و بسازد و توسعه دهد، و یا روی شانه های "مردگان" بگذارد، بلکه او به بدن های زنده ی این کارگران و در محیط های تولیدی خود، "نیاز" دارد. پس؛ تک به تک طبقات این برج های خود را بر روی شانه های جاندار و ستبر این توده های عظیم کارگر و فرودست جهان، این بدن های زنده ی همیشه "گرسنه" می سازد و می گذارد. سیستم سلطه، همواره سعی دارد با تحمیل هژمونی خود و ایجاد وضعیتی بخور نمیر، بر این توده ی جاندار و ستبر، کارگران، فرودستان و... خود را حفظ و نگه دارد. او نمیخواهد کارگران از گرسنگی "بمیرند"، بلکه می خواهد برایش همچنان گرسنه "بمانند"، چرا که به آنها نیاز دارد و می خواهد همچنان برایش "سود" بیاورند. سیستم اسارت سرمایه داری، هر بار نیز که با اعتراضی از سوی این گرسنگان مواجه می شود، تنها به دو شکل پاسخ می دهد و برخورد می کند: از یکسو؛ یا فشارها را بر شانه های شان بیش از پیش افزایش می دهد و سنگین تر می کند، و از سوی نیز؛ یا از طریق همان روش بخور نمیر، لقمه ها یا حداقلی از حداقل هایی از سهم دزدیده ی خود آنها را «این توده های عظیم گرسنه و ستبر»، بهشان پس داده، برگردانده و جلوشان می اندازد. «با هدف مبارزه با کرونا و

تامین معیشت! امریکا: به هر خانواده هزار دلار کمک می کند- ایران: با برداشت یک میلیارد یورو از صندوق توسعه ملی موافقت می کند». تا هم بتواند بدنها را زنده، گاهها پاکیزه و بهداشتی، و هم اینکه در اصل، سود، سرمایه و نظام خود را نگه دارد و حفظ کند. و همچنین، از سویی نیز از اعتراضات و شورش هایی احتمالی، پیشگیری به عمل آورده، جلوگیری کند یا کرده باشد! در واقع این شکل از اسارت، یک اصل اساسی برای این سیستم سلطه و سود سرمایه داری محسوب می شود.

بنابراین؛ این نظام، به اشکال دیگر و مدرن تری از کشتار نیاز دارد، و مبادرت می ورزد: کشتاری پرسودتر و مدرن تر؛ با افزایش ساعات کار، عدم رعایت و پرداخت حقوق، حذف مرخصی ها و...، و همچنین به اسارت گرفتن دست ها، پاها، مغزها و بدن ها، نه فقط در برج ها و کارخانه ها و تولیدی های خود، بلکه حتی در خود چهاردیواری کارگران و فرودستان. «با تحمیل اشکال مدرن کاری، کارها و تولیدهای خانگی».

و درحقیقت؛ این سیستم سلطه، به مغزها و بازوها، به بدن هایی زنده و متحرک، به بردگانی مدرن، کارکن هایی همیشگی، و گرسنه تر نیاز دارد «در عین حال مرده».

اما این رویه و این نوع از اشکال سهمگین و سنگین سلطه «بالاخص در این اواخر» نمی تواند به همین روال ادامه داشته باشد، به عبارتی دیر یا زود و درنهایت، هر چقدر نیز که این سیستم به آب و آتش بزند و کماکان سعی کند بر طبقات این برج ها و سرمایه های خود بیافزاید و آسمان خراش های خود را در آن بالاها، بلندتر و سنگین تر کند و نگه دارد، درحالیکه در آن پایین تر و در آن زیرین ترین لایه ها، شکم ها بیش از پیش گرسنه تر و ستون ها خمیده تر، و روزه روز بی سهم تر شده و می شوند، و دیگر توانی برای تحمل فشارهایی اضافه تر ندارند، در نهایت، در جایی و در نقطه ای، این فرودستان و کارگران

صبرشان لبریز و منفجر می شوند. ریچارد ولف اقتصاددان مارکسیست در جایی به درستی به این مهم اشاره می کند و می گوید: "ایده‌ی اصلی این است که هر نظام اقتصادی در درون خود نیروهای متعارض و متضادی دارد. به زبان مارکسیستی هر نظام اقتصادی به مجموعه‌ای از «تناقضات درونی» دچار است. سیستم در درون خودش مشکلاتی دارد که مستمراً در تلاش برای دست و پنجه نرم کردن با آن‌ها است، زیرا در درون خود سیستم ریشه دارند. تا مدت‌ها این سیستم راه‌حلهایی برای این مشکلات می‌یابد، اما بنابر اصل «ماتریالیسم تاریخی» در نهایت این مشکلات به وضعیت لاینحلی می‌رسند و سیستم دچار گونه‌ای انفجار می‌شود. به این ترتیب نظام پیشین می‌میرد و نظام تازه‌ای زاده می‌شود. نمونه‌ی آن نظام برده‌داری است که در بسیاری از بخش‌های جهان معمول بود. نظام برده‌داری نقطه‌ی شروع و زایشی داشت، تطور یافت و به دلیل تناقض‌های درونی خود، مانند چگونگی جایگزینی بردگانِ فرتوت یا مرده، در نهایت فرو پاشید. جوامع مبتنی بر برده‌داری، جای خود را به فئودالیسم اروپایی دادند، که آن نیز فرایند مشابهی را تجربه کرد تا به دلیل تناقضات درونی خود فرو بپاشد." این استاد بازنشسته‌ی اقتصاد در ادامه همین موضوع می‌افزاید: "بنابراین ماتریالیسم تاریخی از همان منظر سرمایه‌داری را نیز تحلیل می‌کند و می‌پرسد که تناقضات درونی این نظام چیستند، چگونه آن را آزار می‌دهند [وتضعیف می‌کنند]، چه راه‌حلهایی تا مدتی این نظام را از انفجار نجات می‌دهند و در نهایت چه زمانی و چگونه این تناقضات به سطحی می‌رسند که این نظام را به لرزه می‌اندازند، و چنان آسیب‌پذیرش می‌کنند که اگر انقلابیون مخالف این نظام به فرا رسیدن آن لحظه‌ی تاریخی آگاه باشند، می‌توانند وارد صحنه شده و این نظام را با نظام بعدی جایگزین کنند؛ به همان ترتیب که شورشیان، برده‌داری و فئودالیسم را برانداختند. انتظار مارکس نیز این بود که سرمایه‌داری همان روند

بحرانی شدن تناقضات درونی و بی‌فایده‌شدن راه‌حل‌ها را تجربه کند و در نهایت شورشیان و منتقدانی که مارکس خود یکی از آنها بود در نهایت نظام بعدی را جایگزین کنند".

اما جالب تر اینکه، خود این سیستم، در چنین وضعیتی و در تناقضی اساسی با سیاست و ساختار خود، از پیش، یگانه راه‌هایی این طبقه‌ی ستم‌دیده را نیز، پیش روی این اکثریت عظیم جهان گذاشته است. به عبارتی؛ این کارگران یا باید همچنان با همان رویکردهای بی‌پاسخ معترضانه و صداهایی نه چندان بلند، که هیچگاه به سرمایه داری نخواهد رسید و نیز آنها را نخواهد شنید و وقتی به آن نخواهد گذاشت، و فقط برای لقمه‌هایی که حتی روزبه روز کوچکتر و کمتر می‌شود، و آنها را در وضعیت بخور نمیر قرار داده و می‌دهد، به تمام این فشارها تن داده و بی‌تفاوت باشند، اطاعت کنند، تحمل کنند، درخواست کنند، دست دراز کنند و... و در نهایت در زیر ظلم، ستم و استثمار این سیستم له شده و بمیرند. و یا نه، برخیزند و برای همیشه خود را از بند اسارت رهاکننده، از زیر یوغ این سیستم‌ننگین، و از زیر این همه جور و ستم خود را رها کرده بیرون کشند، و برای همیشه برج‌ها و سرمایه‌ها را فروبریزانند. چرا که رادیکال‌ترین و واقعی‌ترین عمل اعتراضی و انقلابی نیز همین است و همین خواهد بود. چرا که تنها راه و روش و مبارزه علیه این جرثومه فساد و تبعیض همین است و همین خواهد بود، و می‌تواند برای همیشه و به سرنگونی کل این سیستم بیانجامد، و در نهایت حاصلی داشته باشد. بنابراین؛ از آنجایی که کارگران و فرودستان چیزی برای از دست دادن ندارند، هم می‌توانند از یکسو زنجیرهای سال‌ها اسارت خود را پاره کنند و خود را از زیر برج‌هایی که هیچ سهمی از آنها نداشته و ندارند، و جز گرسنگی و تحمل سختی‌ها و فشارهای روزافزون، چیزی عایدشان نکرده، بند بندگی و بردگی پاره کنند، و هم اینکه از سوی دیگر، برج‌های بربریت و توحش نظام استثماری را برای همیشه منفجر و با خاک یکسان کنند.

کارگران می توانند متحد شوند، همصدا و مشتی محکم شوند، و دنیای تازه و عادلانه ی خود را، دنیای عاری از تبعیض و سرکوب و خشونت را، دنیای پر از عشق و مهر و صلح و دوستی را، با تمام سرمایه هایی که به درازای تاریخ اسارتشان، از فکرشان، از مغزشان، از دست ها و بازوها و پاهایشان، و از دسترنج و زحماتشان، و از سهمشان، دزدیده شده، غضب شده، و... پس گیرند و بر زمینی پاک، سبز و آزاد، و در خور شأن و منزلت شان، آنگونه که حق شان است، برای خود، بنا کنند، بسازند و در دنیایی شاد و برابر زندگی کنند.

«پایان بخش ششم»

